

شماره ۱۸۴

کوری شاهر

زمستان ۱۴۰۱ • بها: ۶۵۰۰۰ تومان

همراه با ویژه نامه خردسال
صفحات ۱۱ الی ۱۶



۱ جشن انقلاب

۲ از کجا آمده‌ای؟

۴ چرا کاکتوس‌ها در بیابان خشک نمی‌شوند؟!

۶ شهر تماشایی

۷ دسر برفی

۸ زیباترین هدیه

۱۰ جدول

۱۱ بگرد و پیدا کن!

۱۲ یک نقاشی به یاد ماندنی

۱۴ حیستان

۱۵ شهر من

۱۶ نظم و ترتیب

۱۷ قرقاول طلایی

۱۸ کودک مهربان

۲۰ شیراز

۲۲ نقاشی کوچولو

۲۳ جنگ شاهد کودک

۲۴ کودک موفق

به نام خدا

شاه
کودک

سال ۱۴۰۱ • شماره ۱۸۴

صاحب امتیاز: بنیاد شهید و امور ایثارگران

مدیرمسئول: دکتر رحیم نریمانی

سر دبیر: زهرا خسروی

ناظر تولید: سیده فاطمه رضایی

دبیر تحریریه: فریبا حداد

طراح گرافیک: سمیرا سادات شفیعی

امور فنی: آتلیه شاهد

ناظر فنی چاپ: پرستو سلیمانی

تلفن: ۰۲۱-۸۳۲۳۲۶۴۹

آدرس الکترونیکی: mag.navideshahed.com

صندوق پستی: ۱۵۹۳۶۴۷۷۱۱

ناشر: انتشارات شاهد

آدرس: تهران، خیابان آیت‌الله طالقانی،

کوچه شهید غفارزاده، ساختمان بنیاد شهید و امور

ایثارگران، طبقه ششم، اداره کل اسناد و انتشارات

چاپ: چاپخانه سازمان فرهنگی سیاحتی کوثر

تصویر جلد: سمیه سادات شفیعی

● مجله در تلخیص و ویرایش مطالب رسیده آزاد است.

● مطالب رسیده بازگردانده نمی‌شود.

● نقل مطالب مجله با ذکر مأخذ مجاز است.

جهت دریافت نسخه الکترونیکی نشریه «شاهد کودک»،

می‌توانید به سایت نوید شاهد یا شاهد کودک به آدرس

زیر مراجعه نمایید.

www.navideshahed.com

www.shahedekoodak.com

اپلیکیشن مجلات شاهد:

shmag.ir

عکس پشت جلد: علیرضا نوچمنی

فرزند شهید مدافع حرم حجت‌الله نوچمنی



جشن انقلاب

زهرا عراقی
تصویر گر: سمیرا سادات شفیعی

حال و هوایی دیگر است

امروز توی شهر ما

کوچه خیابان‌های آن

تزئین شده با ریشه‌ها

شیرینی و نقل و نبات

در دست‌های مردم است

امروز غم‌های همه

در بین شادی‌ها گم است

خوشبو شده هر جای شهر

با بوی اسفند و گلاب

بیست و دوی بهمن شده

جشن قشنگ انقلاب

در جشن می‌گوییم باز

از غیرت مردان ما

نام شهیدان زنده است

پاینده باد ایران ما



لڑکھا آمدہای؟



از راه دور آمده بود. شترش را کنار یک جوی آب برد. از باغبان جوان که صاحب آن جوی بود اجازه گرفت تا شترش آب بخورد. خودش هم کنار جوی نشست تا خستگی در کند. چند مرغابی جلوی آب آمدند و بلندبلند قاقا قوقو کردند. خندید. دست توی کیسه‌اش کرد، یک مشت نان خشک درآورد و جلوی آنها روی آب ریخت. مرغابی‌ها با خوشحالی به طرف خرده‌نان‌ها دویدند. چند گنجشک هم از بالای نخل‌ها برای خوردن نان‌ها پایین آمدند. باغبان پرسید: «از کجا می‌آیی پدرجان؟»

پیرمرد گفت: «از سرزمین یمن می‌آیم. من عاشق اهل بیت پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) هستم. آمده‌ام تا حضرت علی (علیه‌السلام) و حضرت زهرا (سلام‌الله‌علیها) و بچه‌های مثل گل‌شان را زیارت کنم. سالی یک بار برای دیدن‌شان به مدینه می‌آیم.

صورت باغبان پر از غصه شد. خواست حرفی را به او بزند، اما دلش نیامد. پیرمرد بلند شد و گفت: «باید تا غروب نشده بروم در خانه آنها را بزنم و مهمان‌شان بشوم.

وقتی افسار شترش را گرفت و راه افتاد، گفت: یک بار که به مدینه آمده بودم از پیامبر خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که آن موقع زنده بودند شنیدم که گفتند: «محبوب‌ترین مرد در پیش من، علی (علیه‌السلام) است و محبوب‌ترین زن، دخترم فاطمه (سلام‌الله‌علیها).»

چشم‌های مرد باغبان پر از اشک شد. با خودش گفت: «بیچاره پیرمرد یمنی خبر ندارد که حضرت فاطمه (سلام‌الله‌علیها) چند روزی است که در راه خدا شهید شده‌اند و به بهشت رفته‌اند.»



بیشتر و بیشتر

بدانید...



چرا گاکتوس‌ها

در بیابان خشک نمی‌شوند؟

چیزهایی که لازم داری:

- کاغذ
- خط کش
- نوارچسب شفاف
- کیسه پلاستیک بزرگ با حجم ۴ لیتر
- پارچ با حجم ۱ لیتر
- آب





مراحل آزمایش:

- ۱ کاغذ را مثل بادبزن تا کنید طوری که عرض هر تای آن دو و نیم سانتی متر باشد.
- ۲ دو سر کاغذ را به شکلی که یک استوانه ایجاد شود، به هم برسانید و با نوارچسب محکم کنید.
- ۳ کیسه پلاستیکی را درون استوانه بگذارید و لبه آن را روی لبه بالایی استوانه برگردانید.
- ۴ کاغذ را به هم فشار دهید تا استوانه باریک شود. استوانه را روی میز قرار دهید به شکلی که سر باز پلاستیک بالای آن قرار گیرد.
- ۵ پارچ را پر از آب کنید.
- ۶ استوانه را نگهدارید و از کسی بخواهید تا به شما کمک کند و آب پارچ را به آرامی درون کیسه پلاستیکی بریزد.
- ۷ هنگامی که آب وارد کیسه می شود به ظاهر استوانه دقت کنید.

بنابراین حالا می دانیم:

سطح بعضی از کاکتوس ها مثل استوانه چین خورده است. این چین خوردگی به آنها کمک می کند که در زمان بارندگی، آب را در خود ذخیره و متورم شوند؛ درست مثل استوانه شما که با وارد شدن آب در آن باد کرد. کاکتوس، در زمان بی آبی از این آب ذخیره استفاده می کند.

آقای خوب من هر روز من هستم حس می کنم هر روز امروز دیدم من نام قشنگت بود
 حالا کجا هستی؟ در انتظار تو هر لحظه با مایی یک ریشه بر دیوار بر روی یک پرچم
 من خوب می دانم یک آرزو دارم مادر به من گفته هم اول کوچه هم اول بازار در روز میلادت
 در فکر ما هستی باشم کنار تو یک جمعه می آیی هم اول بازار جایی ندارد غم

مردم چه خوشحالند
 به به عجب جایست
 در نیمه شعبان
 شهر تماشا نیست

شهر تماشایی



دسر برفی



مواد لازم:

- شیر ۱ لیتر
- آرد ۱ پیمانه
- شکر ۱ پیمانه



طرز تهیه:

۱. ابتدا همراه بزرگترها در تابه‌ای آرد و نشاسته ذرت را همراه با کره روی حرارت قرار داده و تفت دهید تا خامی آرد گرفته شود.



۲. پس از اینکه آرد و نشاسته ذرت کمی تفت داده شد، سپس ۱ لیتر شیر به همراه ۱ پیمانه شکر را به آن اضافه کنید. حدود ۱۵ دقیقه هم بزنید تا شکر کاملاً حل شده و مخلوط غلظت خوبی پیدا کند. پس از گذشت این مدت، وقتی می‌خواهید تابه را از روی حرارت بردارید، وانیل را نیز به مواد اضافه کنید.



۳. در ظرفی که می‌خواهید دسر برفی را در آن آماده کنید، یک لایه ضخیم پودر نارگیل بریزید. سپس نصف مواد دسر را روی پودر نارگیل ریخته و روی آن را با خامه فرم گرفته کاملاً بپوشانید. دوباره روی مواد را با پودر نارگیل پوشش دهید. ظرف حاوی دسر را برای مدت ۸ الی ۹ ساعت درون یخچال قرار دهید. پس از گذشت این زمان، دسر برفی شما آماده است و می‌توانید روی آن را به دلخواه تزئین کرده و نوش جان کنید.



نوش جان



پدر بزرگ از راه نرسیده یکی یکی بسته‌هایش را باز می‌کرد و هدیه‌ها را به همه می‌داد.



بفرمایید نوه گلم
این هم برای شما...

حتماً یادش رفته.
اون که تو رو بیشتر از همه
دوست داره.

مادر جان!
پدربزرگ به همه هدیه
داد جز من.



پدربزرگ هر سال موقع عید با یک عالمه هدیه و خوردنی به خانه ما می‌آمد.

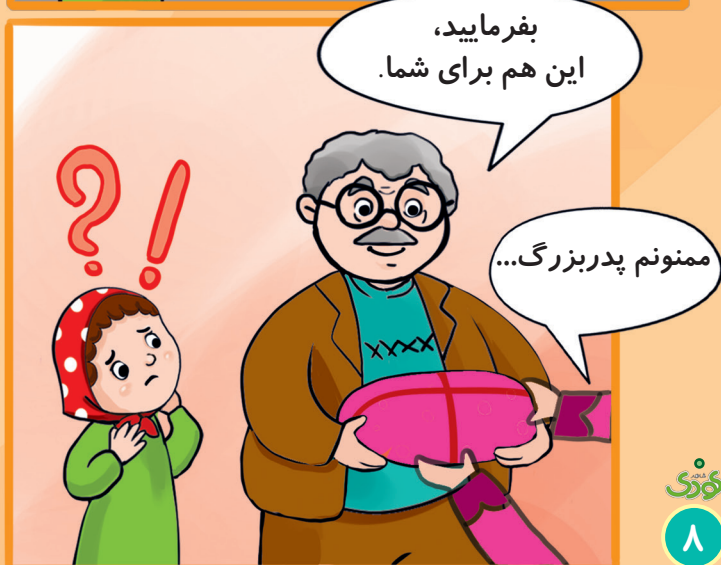


سلام.
صفا آوردید.

سلام بر همگی.

سلام
پدربزرگ.

خوش آمدید.



بفرمایید،
این هم برای شما.

ممنونم پدربزرگ...

نوه گلم، شنیدم به سلامتی به سن تکلیف
رسیدی و قراره امروز توی خونه جشن تکلیف
برات بگیرن. مبارکه عزیزم.

ممنونم پدر بزرگ.



شیرین تمام آن شب را در فکر این بود
که چرا پدر بزرگ هدیه او را فراموش کرده است.



عزیز دلم این هم بهترین و زیباترین کادو برای شما.
نگه داشتم که امروز اون رو به تو هدیه بدم. مبارکه عزیزم.

ممنون پدر بزرگ.

ممنونم...
وای من چقدر
بیخودی دلخور
بودم.





جدول



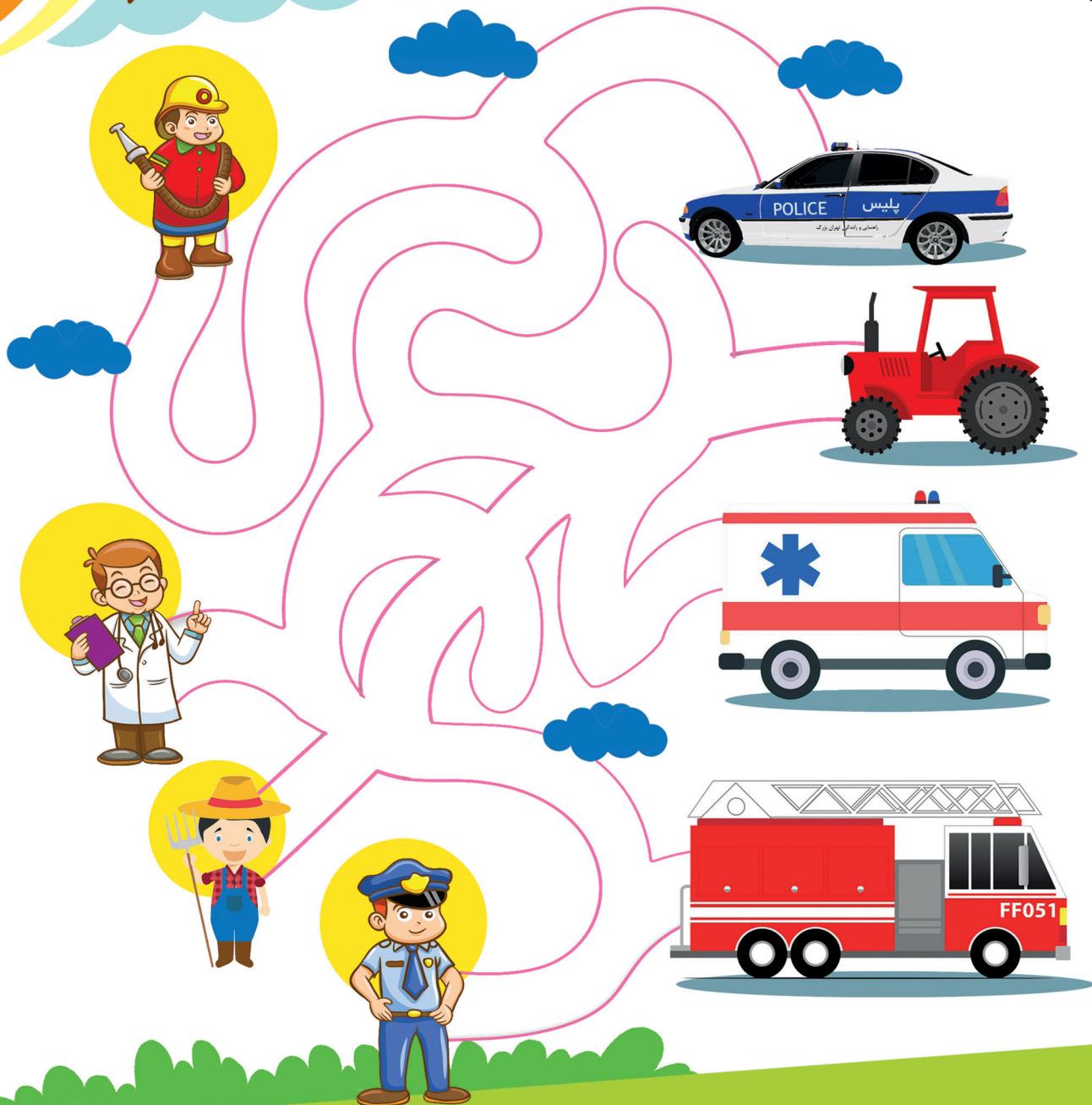
۱. از کشورهایی که امام خمینی به آن تبعید شدند؟
۲. زبان قرآن است.
۳. خداوند آن را اجابت می کند.
۴. اسم خداوند به معنی بخشنده.
۵. هم معنی پیشرفت است.
۶. از قله های مهم رشته کوه زاگرس.
۷. آبی که روان است.
۸. مایه حیات است.
۹. قلب قرآن است.
۱۰. جمع مدرسه را گویند.
۱۱. محل عبادت ما مسلمانان است.
۱۲. بارگاه امام رضا(ع) در این شهر قرار دارد.
۱۳. مخالف مایع.
۱۴. در بیماری وجود دارد.

۱۵. یکی از اعضای بدن.
۱۶. به حیوان اهلی و آرام می گویند.
۱۷. آتش به زبان عربی.
۱۸. خداوند بخشنده و است.
۱۹. دین ما مسلمانان نام دارد.
۲۰. یکی از شهرهای استان کرمان.
۲۱. موجب جابجایی هوا می شود.
۲۲. صندلی راحتی.
۲۳. تعداد جزءهای قرآن.

فاسدک

ویژه نامه خردسال

به آدم‌های زیر کمک کنید تا به وسیله نقلیه خود برسند.



یک نقاشی به یاد ماندنی



غزاله نگاهی توی کیفش انداخت و با ناراحتی گفت: «آخ، من یادم رفته دفتر نقاشیم رو بیارم.»

خانم مربی به آنها گفته بود که امروز همهٔ بچه‌های پیش‌دبستانی باید نقاشی بکشند. غزاله دوباره با دقت کیفش را نگاه کرد. فکر کرد که شاید اشتباه کرده و دفتر نقاشی توی کیفش باشد، اما نه، خبری از دفتر نبود. یکهو قطره‌های اشک از چشم‌هایش پایین آمد و روی مقنعه‌اش ریخت. خاطره که روی نیمکت کنار غزاله می‌نشست، پرسید: «بینم چی شده؟» غزاله با همان گریه جواب داد: «یادم رفته دفتر نقاشی بیارم.» خاطره گفت: «اشکال نداره من یه ورق از دفترم بهت می‌دم.»

خاطره دفترش را باز کرد که ورقی از آن جدا کند، اما یک‌دفعه دید که دفترش فقط یک ورق دارد. با خودش گفت: «اگه اینو بدم به غزاله پس خودم چطور نقاشی بکشم؟» غزاله دوباره زد زیر گریه. خاطره دست روی شانهٔ او گذاشت: «من یه فکری دارم. بیا با هم توی این آخرین ورق دفتر من، یه نقاشی بکشیم. حالا چی بکشیم؟» غزاله لبخندی زد و گفت: «من دلم می‌خواد یه صندوق صدقه بکشم.» خاطره هم گفت: «پس منم یه دختر کوچولو می‌کشم که داره توش پول می‌ندازه.» هر دو شروع کردند به کشیدن و رنگ کردن. خانم مربی نقاشی آنها را دید، گفت: «به‌به، چه نقاشی قشنگی! حالا چرا هر دو باهم توی یه ورق.» آنها ماجرا را تعریف کردند. خانم مربی هم یک نمرهٔ بیست به هر دوی‌شان داد.

غزاله و خاطره با خوشحالی گفتند: «آخ جون! بالاخره برای اولین بار تو نقاشی بیست گرفتیم.»



چیستان؟

جواب چیستان‌های زیر را پیدا کن و با خط به شکل مربوطه آن وصل کن.

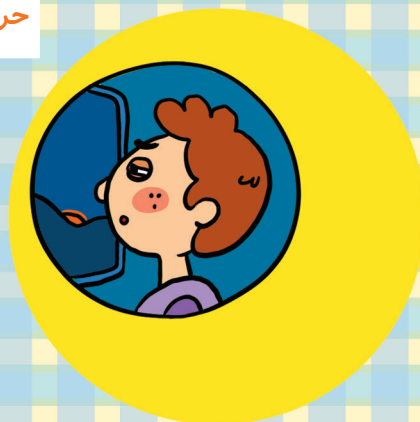
کدام حیوان است که همه جا می‌رود اما همیشه هم در خانه است؟

دندان‌های زیادی دارد اما نمی‌تواند گاز بگیرد؟

آن چیست که هر چه بیشتر شود شما کمتر می‌بینید؟

نام یک گل است که اگر حرف اولش را بردارید روی آب شناور می‌شود؟

حرف‌های زیادی برای گفتن دارد اما حرف نمی‌زند؟



شهر من

باید درختی را بکارم
با دست‌هایم در دل خاک
چون از نفس‌های درخت است
حال و هوای شهر من پاک
رنگ قشنگ آسمان از
بخشندگی‌های درخت است
ماندن میان ابری از دود
در شهرها بسیار سخت است
باید درختی را بکارم
تا شهر من زیبا بماند
آن وقت روی شاخه‌هایش
گنجشک با شادی بخواند
من آسمان پاک و آبی
در شهر خود را دوست دارم
با شادمانی توی خاکش
باید درختی را بکارم



نظم و ترتیب

- در تصویر زیر چه می بینی؟
- وقتی به خانه می رسی، کفش و لباس هایت را کجا می گذاری؟
- وقتی از مدرسه به خانه برمی گردی، کیف و کتاب هایت را کجا می گذاری؟



قرقاوول طلائی



قرقاوول‌های طلائی یا قرقاوول‌های چینی، بیشتر در مناطق غربی و کوهستانی کشور چین هستند.

قرقاوول طلائی در کشور ما بیشتر به نام قرقاوول بلژیکی و لیمویی خوانده می‌شود. این پرنده زیبا از نظر نر و ماده باهم متفاوت هستند. پرنده نر یک تاج زرد و براق دارد.

در دو طرف سرش پرهای طلائی با انتهای مشکی وجود دارد که بیشتر شبیه یک بادبزن است.

دو سوم طول بدن این پرنده را دم تشکیل می‌دهد.

این پرنده به خاطر زیبایی که دارد باعث شده تا کسانی که به پرندگان زینتی علاقه‌مند هستند به سراغ این پرنده‌ها نیز بروند.

در زمان‌های گذشته پادشاهان از آن در محل زندگی خود استفاده می‌کردند.

اما یادمان باشد که تمام پرندگان دوست دارند آزاد باشند و در آسمان پرواز کنند.



کودک مهربان

قاسم گوشه‌ اتاق نشسته و توی فکر رفته بود. نفس بلندی کشید و گفت: «خدایا حسین و علی امروز ناهار برای خوردن نداشتند. غذای منم خیلی کم بود وقتی باهم خوردیم اونا سیر نشدن. حالا من باید چیکار کنم؟»

مادر دیس عدس پلو را وسط سفره گذاشت و گفت: «بچه‌ها بیاین شام بخورین.»

قاسم با لبخند سر سفره نشست: «به‌به! عدس پلو.»

کمی از غذایش را خورد، دوباره رفت توی فکر و بعد رو به مادرش با خوشحالی گفت: «ممنوم، من سیر شدم. می‌شه باقی غذامو ببرم فردا برای ناهار تو مدرسه بخورم.»

مادر با تعجب گفت: «پسرم حواسم هست که بعدازظهرها هم مدرسه دارین و باید درس بخونین، تو الآن غذات رو بخور من برای ناهار فردات هم غذا می‌دارم.»

قاسم گفت: «اما من سیرم. می‌شه اینم بریزین روی سهم ناهار فردام؟»

مادر گفت: «باشه پسرم.»

قاسم با خوشحالی از کنار سفره بلند شد و با خودش گفت:

«آخ جون! فردا ناهار رو با دوستانم که از روستا میان می‌خورم.

این جوری حسین و علی هم ناهار دارن.»

«بر اساس خاطره‌ای از سردار دل‌ها شهید قاسم سلیمانی»

فاطمه بگزاده
تصویرگر: سمیرا سادات شفیعی





- اسم من علی است. من و خانواده‌ام در استان فارس زندگی می‌کنیم. فارس چهارمین استان بزرگ و پرجمعیت ایران است. مرکز استان ما، شهر بزرگ و زیبای شیراز است.
- پیشنهاد می‌کنم یک بار با خانواده در فصل بهار اردیبهشت‌ماه به شیراز سفر کنید. چون در این فصل، زیبایی شهر ما چند برابر می‌شود.
- شیراز باغ‌های زیبای زیادی دارد که پر از گل‌های رنگارنگ و درختان قدیمی نارنج است.
- مثل: باغ دلگشا، باغ ارم، باغ موزه نارنجستان قوام، جهان‌نما و ...



- شیراز غذاها و خوراکی‌های خوشمزه زیادی دارد که برای سلامتی بسیار مفید است. از جمله: عرقیات، بهارنارنج، انار، کلم‌پلو، نارنج، آبلیمو و فالوده شیرازی.



- شیراز دارای بناهای تاریخی زیادی است. مانند: مسجد وکیل، بازار وکیل، ارگ کریمخان، مسجد نصیرالملک و دروازه قرآن.



- حتماً شما حافظ و سعدی را می‌شناسید؛ همان دو شاعر معروف جهان را می‌گویم.

مقبره این دو شاعر بزرگ و عزیز در شیراز قرار دارد.



- شیراز دارای آثار باستانی زیادی است. مانند: تخت جمشید، نقش رستم، پاسارگاد (مقبره کوروش بزرگ) و نقش رجب.



- ما شیرازی‌ها چند زیارتگاه در شهرمان داریم. یکی از آنها، زیارتگاه حضرت احمدابن موسی (سیدامیراحمد) معروف به شاهچراغ، برادر بزرگوار امام رضا (ع) است که هر سال مردم زیادی از سراسر کشور برای زیارت به آنجا می‌آیند. مردم شیراز هم برای زیارت این امام عزیز هر زمان که بخواهند وارد حرمش می‌شوند. حتماً ماجرای حمله دشمن به شاهچراغ را شنیده‌اید و می‌دانید در این حادثه، تعداد زیادی از عزیزان ما به شهادت رسیدند. بچه‌ها یکی از دوستان همه ما به نام آرتین در این حمله، پدر و مادر و برادرش را از دست داد. همچنین آرشام سرایداران و علی‌اصغر لری گوینی، دو کودکی بودند که در این حادثه شهید شدند؛ نام و یاد آنها همیشه در دل ما کودکان ایرانی زنده است.

- راستی یادم رفت بگویم مردم شیراز بسیار مهمان‌نواز هستند؛ خوشحال می‌شویم به شهر ما سفر کنید.

نقاش پوچو



نورا صیدی ۷ ساله از تهران



فاطمه علی پور ۷ ساله از تهران



ریحانه نصیری ۷ ساله از تهران



فاطمه ملائی ۷ ساله از تهران



النا نوچمنی ۵ ساله از تهران



کودک شاهد

مراسم تقدیر از ۱۶ نفر از فرزندان شهدای مدافع حرم
به مناسبت بیست و یکمین سالگرد انتشار نشریه شاهد کودک



سلام به همهٔ بچه‌های خوب ایران. من زینب هستم. شش سال سن دارم و در استان تهران با خانواده‌ام زندگی می‌کنم. از چهارسالگی به حفظ کردن شعر و شعارهای انقلابی علاقمند شدم. اولین شعاری که دادم روز قدس و در گلزار شهدا بود که با صدای بلند گفتم: «مرگ بر آمریکا، مرگ بر انگلیس، مرگ بر اسرائیل». من همیشه دعا می‌کنم پرچم ایران عزیز از دست مقام معظم رهبری آقای خامنه‌ای به امام زمان (عج) برسد. از همان خردسالی توانستم شعر حفظ کنم و به کمک مادرم تاکنون شعرهای مذهبی و حماسی زیادی را حفظ کرده‌ام.

دلم می‌خواهد بیشتر شعرهایم در رابطه با امامان عزیزمان باشد. در کاردستی و نقاشی هم مهارت دارم؛ اولین کاردستی که درست کردم پرچم ایران با استفاده از چوب بستنی، ورق نقاشی و مدادرنگی بود. دلم می‌خواهد وقتی بزرگ شدم در کنار خواندن شعر، یک فضانورد شوم و به سیارات زیادی سفر کنم و به همهٔ بچه‌ها بگویم خداوند در فضا چه چیزهای زیبا و مفیدی آفریده است.

شما می‌توانید فیلم شعرخوانی‌ام را از طریق اسکن بارکد روبرو ببینید.



بخوانیم...



بچه‌های عزیز، محمدابراهیم و مرجان، خواهر و برادری هستند که در دو جلد از کتاب‌های داستانی به نام «من محمدابراهیم هشتم» و «آثریر آماده باش» نقش آفرینی می‌کنند. شما می‌توانید با خواندن این کتاب‌ها، مطالب جدیدی در مورد نیروی دریایی ارتش یاد بگیرید و همچنین با زندگی نظامیان و خانواده‌های آنها آشنا شوید. در کتاب اول، محمدابراهیم کنجکاو است بداند نامش را چگونه انتخاب کرده‌اند. کتاب بعدی به سوال شما در مورد آثریر آماده باش جواب می‌دهد.

این دو اثر به قلم خانم نساء کاظم‌زادگان و تصویرگری خانم لیلا باباخانی تهیه و در سال ۱۳۹۹ توسط نیروی دریایی ارتش منتشر گردیده است. یک خبر خوب اینکه این کتاب‌ها به صورت صوتی و تصویری در وبسایت آپارات و شاهد کودک هم بارگذاری شده و شما می‌توانید با جستجوی نام کتاب‌ها، آنها را تماشا کنید.

داستان و شعر نیمه تمام...

شعر



اگر به سرودن شعر علاقه داری، این شعر را کامل کن
و پرایمان پفرست تا در مسابقه‌ی
«بهترین شعر» شرکت کنی و
جایزه بگیری!

یه پرنده دوست داره

آسمون آبی باشه

دریافت آثار در وبسایت شاهد کودک به آدرس زیر:

www.shahedekoodak.com

داستان

اگر به نوشتن علاقه داری، این قصه را کامل کن
و پرایمان پفرست تا در مسابقه‌ی
«بهترین قصه» شرکت کنی و
جایزه بگیری!

روزی روزگاری شیرجوان و بزرگی زیر یک درخت بلند خوابیده بود. ناگهان موشی از راه رسید و شروع به سر و صدا کرد و روی یال‌های شیر، بالا و پایین پرید. شیر جوان به شدت عصبانی شد و با یک حرکت او را گرفت. موش کوچک با گریه گفت: «منو ببخش سلطان جنگل، قول می‌دم دیگه تکرار نکنم.» شیر خشمگین وقتی دید موش پشیمان است...



